**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020815**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر زکات در پول‌های رایج کنونی بود، عرض کردیم آقای قایینی برای اثبات زکات در پول‌های رایج به یک سری وجوهی تمسک کردند، من اوّل عنوان‌های این وجوه را ذکر کنم، ایشان یک سری وجوه را به عنوان دلیل تلقی کردند.

یک سری را به عنوان مؤید، آنهایی که دلیل ذکر کردند وجه اوّلش احادیث زکات در ثمن اشیاء هست.

وجه دوم احادیث زکات در مال، البته آنهایی که ثمن ذکر کردند بعضی‌هایشان لفظ ثمن در آن نیست لفظ مال است، نمی‌دانم چرا این شکلی شده. یک سری این وجه دوم.

وجه سوم احادیث زکات در دِیْن و مهریه و ودیعه، این هم وجه سوم.

وجه چهارم به روایت استدلال به تعلیل روایت زکات برنج، همان روایت هل فی الارز شیءٌ به آن تمسک شده. خب حالا یکی یکی اینها را بررسی کنیم. من آن سه دستۀ اوّل به نظرم خیلی روشن است چطور ایشان به اینها تمسک می‌کند که اینها از جهت دیگر اصلا روایات ناظر به یک حیث دیگر است. حیثشان این حیثی نیست که به بحث ما مربوط باشد و حالا تفصیلا صحبت می‌کنیم. ما عرض کردیم روایت‌هایی که در مورد ایشان ذکر کردند، روایتی مثل این که در سبزیجات زکات هست یا زکات نیست و ان بیعت بالمال العظیم این ناظر به این جهت هست که یک شیء غیر زکوی اگر تبدیل بشود به شیء زکوی این تبدیل اینجور نیست که سبزیجات تا وقتی که سبزیجات هستند زکات نداشته باشند، حالا تبدیل به پول شدند بلافاصله زکات پیدا می‌کنند. یا این که حالا چون سبزیجات هستند اصلا وقتی تبدیل شدند به پول هم دیگر چون ابتداءً سبزیجات بوده هیچ دیگر زکات بهشان نیاید. این ناظر به این است که وقتی موضوع غیر زکوی تبدیل می‌شود به موضوع زکوی از حالا سؤال اگر برش گذشت زکات واجب است اگر سال برش نگذشت زکات واجب نیست. روی همین جهت این اصلا نسبت به این که در کالاها زکات باشد اصلا اطلاق ندارد، همچنان که نسبت به کالاها اطلاق ندارد نسبت به مطلق پول هم اطلاق ندارد، حیث مورد بحث حیث دیگری است، آقای قایینی اینجا یک عبارتی دارند من این عبارت را می‌خوانم، ایشان می‌گویند که می‌توان گفت ثمن در این حدیث، حالا لین ذیل روایت محمد بن مسلم این بحث را کردند، که عرض کردم روایت محمد بن مسلم اصلا کلمۀ ثمن توش نیست، کلمۀ مال هست. بعد ایشان نوشته می‌توان گفت ثمن در این حدیث نسبت به اجناس و اشیاء غیر از پول رایج اطلاق ندارد و اساسا شامل کالا و اشیاء نمی‌گردد زیرا اگر در حدیث فرض شده است که به جنس و کالای فروخته شده زکات تعلق نمی‌گیرد چنانچه این کالا در مقابل کالای دیگری فروخته شود این احتمال وجود ندارد که در آن کالا زکات وجود داشته باشد. چنان که بین یک جنس و جنس دیگر تفاوتی نیست، مگر این که از اجناس معروف متعلق زکات باشد، این یک مطلب. خب این خودش قرینه است بر همان مطلبی که ما عرض می‌کنیم دیگر، یعنی این ناظر به این است این که می‌گوید و این بیعت بالمال العظیم مراد این هست که اگر خود این زکوی نیست به یک چیز دیگری که زکوی هست فروخته بشود، مجرد این که در اصل، عرض کردم اصلا این روایت محمد بن مسلم سؤالش از اصل این نیست که در سبزیجات زکات هست یا نیست، اصل این که در سبزیجات زکات نیست را مفروغ عنه گرفته در این فرع خاصش سؤال می‌کند، می‌گوید این که سبزیجات زکات ندارد بعد از فروش هم زکات ندارد؟ خب بعد از فروش اگر سبزیجات به یک چیز دیگری که زکات درش نیست فروخته بشود روشن است که زکات ندارد، این تبدیل جنس غیر زکوی به زکوی را می‌خواهد مورد سؤال است، سؤال این است اما حالا جنس زکوی چی است و امثال اینها به آنها کار ندارد، عرض کردم این در واقع دو تا شبهه را اینجا، دو تا شبهه‌ای که احیانا به ذهن‌ها خطور می‌کند و در مورد بعضی از اشیاء هم قائل دارد می‌خواهد رد کند. یکی این که جنس غیر زکوی اگر ابتداء جنس غیر زکوی بود با تبدیل به جنس زکوی شدن اینجور نیست که سال نداشته باشد، نه الآن که جنس زکوی شد از حالا دیگر یک موضوع برای زکات پدید آمده خب باید سال بهش بگذرد تا زکات تعلق بگیرد. یکی دیگر این که حالت فعلی اشیاء را باید ملاحظه کرد. می‌گوید قبلا زکوی نبوده باعث نمی‌شود که دیگر اصلا زکات بپرد، الآن اگر زکوی است زکات تعلق می‌گیرد و الا فلا. آقای قایینی اینجا حالا یک بحثی به خصوص در صفحۀ ۵۶ رساله‌شان مطرح کردند در مورد ثمن، ایشان می‌گویند ثمن به معنای، بعید نیست که منظور از ثمن در این روایات چیزی باشد که در عرف مردم ارزش اجناس با آن محاسبه می‌شود که بی‌تردید همان پول رایج است نه آن چه که به عنوان عوض اجناس در معامله معین می‌گردد تا هم پول و هم اجناس کالاها را شامل گردد. بعد شاهد می‌آورند در بحث این که ثمن در بحث ضمان که می‌گویند مثلا این ضامن ثمن هست مراد خلاصه یک پول خاص و امثال اینهاست. به نظر می‌رسد بین دو چیز خلط شده، دقت کنید، یکی ثمن به معنای قیمت یک امر معنوی است، یک امر کلی هم هست. ثمن به معنای قیمت مثلا می‌گوییم این جنس این کتاب ۱۰۰۰ تومان می‌ارزد. ۱۰۰۰ تومان که می‌ارزد ۱۰۰۰ تومان یک شیء معین عینی نیست، یک امر معنوی و کلی هم هست. این امر معنوی کلی برایش سال نمی‌گذرد. سال بر شیء خاص می‌گذرد. اگر ما می‌گوییم که بر پول این باید سال بگذرد این باید تبدیل بشود به یک عین خاصی تا موضوع حوول حول باشد، بنابراین آن قیمت که یک امر کلی هست، یک امر معنوی هست نه یک امر عینی آن نمی‌تواند مراد باشد، آن که در بحث ضمان و امثال اینها مراد از قیمت به معنای، مراد از ثمن قیمت شیء است، که امر معنوی است، می‌گوید بابا اگر شما این را تلف کردید ضامن قیمتش هستید که یک امر کلی است، یعنی باید یک پولی را به اندازۀ قیمتش بپردازید، ضامن بودن قیمت یک امر کلی است به این هست که شما به وسیلۀ دادن یک چیزی که اندازۀ آن قیمت هست ذمه‌تان را فارغ کنید، این یک نکته.

این که مراد چیزی که ارزش اجناس با آن اندازه‌گیری می‌شود این غیر از ثمن است، ثمن قیمت شیء است، دو چیز با همدیگر، عرض کردم یکی قیمت به معنای ارزش شیء، یکی آن چیزی که ارزش با آن سنجیده می‌شود. اینکه ثمن به معنای چیزی که ارزش اجناس با آن سنجیده می‌شود به کار رفته باشد ما دلیل نداریم، نقدین را قبلا عرض کردم در مورد نقدین، نقدین چیزی هست که ارزش اجناس با نقدین آن بحث مال محض را که آقای هاشمی آورده بودند آنجا به تناسب این مطلب را عرض کردم که نقدین یک ویژگی دارد که وسیلۀ سنجش ارزش اجناس هستند ولی آن شیءای که وسیلۀ سنجش اجناس باشد بهش ثمن بگویند ما دلیل نداریم که ثمن به معنای العین اللذی به وسیلۀ او، حالا مال را باز ممکن است کسی به خاطر آن روایتی که در مورد دراهم بود، روایت اسحاق که بعدا ایشان در مال اتفاقا آن روایت را می‌آورد که اصل مال دراهم هست امثال اینها، آن را حالا ممکن است کسی در مورد مال یک همچین حرفی را بزند، ولی این که مراد از ثمن چیزی باشد که ارزش اجناس با آن سنجیده می‌شود ما دلیل نداریم، خود ارزش بله ثمن گاهی اوقات به معنای ارزش به کار رفته ولی در این روایت مراد ارزش نیست، مراد چی است؟ آقای قایینی اینجوری معنا می‌کنند که قیمتی در معامله معین می‌گردد، این تعبیر بعد ایشان علاوه بر این حتی اگر بپذیریم مراد از ثمن در این روایت قیمتی است که در معامله معین می‌گردد باز همانطور که قبلا اشاره کردیم منظور از آن چیزی است که معمولا در خرید و فروش به عنوان عوض معین می‌گردد و چیزی جز پول رایج نیست. بعد استدلالی در موردش می‌آورند. می‌گوید زیرا اگر هر نوع کالایی که در معامله به عنوان عوض قرار می‌گیرد مقصود بود نباید در عدم وجوب زکات بین جنسی که فروخته شده و جنسی که عوض آن قرار داده می‌شود تفاوتی وجود داشته باشد و این احتمال وجود ندارد که اگر گفته شود اگر در معامله‌ای جنس به عنوان ثمن قرار داده نشود زکات ندارد ولی اگر همان جنس به عنوان ثمن و عوض قرار گیرد زکات دارد. خب ببینید اصل ثمن در مقابل مثمن است، ثمن به معنای، حالا قبل از این نکته را عرض بکنم، ما آن تفسیری که مطرح می‌کردیم که اصلا این روایت‌ها ناظر به آن حیث نیست تمام این بحث‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد من الآن نمی‌خواهم، من با فرض این که از آن بحث هم می‌خواهم رفع ید کنم دارم این بحث را دنبال می‌کنم و الا این بحث ناظر به این است جنس غیر زکوی اگر تبدیل به جنس زکوی شود آیا زکات دارد یا زکات ندارد، من حرفم این است. ولی حالا از آن اشکال کلی ما عبور کنیم این که اینجا ایشان می‌گویند که چون ما می‌دانیم که جنس با جنس فرق ندارد اینجور نیست که، یا به تعبیر دیگر اینجور نیست که ثمن قرار گرفتن خصوصیت داشته باشد مثلا فرض کنید اسب اگر ثمن نباشد زکات ندارد، حالا که ثمن شد زکات داشته باشد، خب این مشخص است که چنین نیست. پس بنابراین اینها نتیجه می‌گیرد پس مراد پول است، چطور شد مراد پول شد، این نتیجه‌گیری خب بگویید مراد اجناس زکوی است، این که حالا مراد مطلق اجناس نیست آن را قرینه قرار بدهیم برای این که مراد پول است؟ این از کجای این مطلب در می‌آید به تعبیر دیگر خیلی وقت‌ها ما می‌گوییم که کلمۀ ثمن مراد به اعتبار این که نوعا معاملات با دراهم و دنانیر واقع می‌شده انصراف به دراهم و دنانیر داشته، این مطلب درست است، ولی نه انصراف به مطلق پول، به دراهم و دنانیر، چون آن چیزی که در آن زمان نوعا معاملات با آن انجام می‌شده و به عنوان ثمن قرار می‌گرفته دراهم و دنیانیر است، این که شما می‌گویید دراهم و دنانیر خصوصیت ندارد، مراد مطلق پول است، این به چه دلیل؟ آن چیزی که منشأ انصراف بوده غلبۀ وقوعه ثمنا، غلبۀ وقوعه ثمنا در مورد نقدین است نه مطلق پول، پول کنونی که در آن زمان چیز نبوده که ثمن قرار بگیرد، و بعد بگوییم نقدین هم بما انه پول مراد هست، این چه دلیلی داریم؟ نه نقدین بما هو نقدین، حالا من یک نکته‌ای ابتدایی‌اش این بود که نه مراد آن شیءای هست که خود همین مطلبی که ایشان می‌خواهد بگوید که مطلب درستی هم هست قرینه است برای آن مدعای کلی ما که این ناظر به این هست که جنس غیر زکوی را اگر تبدیل به جنس زکوی کردیم زکات از حالا باید ملاحظه بشود آن مراد از، ولو لفظ ثمن به کار رفته ولی مراد مطلق ثمن نیست یعنی ثمنی که با آن مثمن فرق داشته باشد، مثمن ما غیر زکوی بود مراد ثمن زکوی است. ولی اگر اینجور هم نگوییم خواستیم به قرینۀ چیزی که این ثمن را متخصص می‌کند آن پول بودن نیست، آن این هست که نوعا معاملات با درهم و دنانیر انجام می‌شده است آن معنایش این هست مراد از ثمن آن ثمن متعارف هست، ثمن متعارف درهم و دنانیر است، آن وقت شما می‌خواهید بگویید که اینجا مراد از ثمن مطلق پول است نه درهم و دنانیر، در حالی که آن چیزی که در زمان شایع بوده و منشأ انصراف شده شیوع ثمن بودن دراهم و دنانیر است، شما از شیوع ثمن بودن دراهم و دنانیر تنها چیزی که می‌توانید نتیجه بگیرید این هست که انصراف دارد به دراهم و دنانیر، نه انصراف دارد به مطلق پول. این معنایش این است که می‌گویم از آن مطلب کلی ما هم که بگذریم فوقش این است که این در مورد دراهم و دنانیر است، خب درهم و دنانیر هم که بحثی نیست که زکات واجب است دیگر.

**شاگرد:** نمی‌شود القاء خصوصیت کرد از درهم و دنانیر؟

**استاد:** نه. القاء خصوصیت نیاز به دلیل دارد. حالا یک بحث‌هایی بعدی می‌آییم، از تعلیلات و آن یک بیان دیگری است، همینجوری که نمی‌شود القاء خصوصیت کرد. القاء خصوصیت نیاز به برهان و استدلال دارد.

**شاگرد:** واژۀ ثمن آمده نمی‌توانیم استظهار کنیم که نقدین بما هو ثمن مراد است؟

**استاد:** ثمن یعنی چی؟ بما هو ثمن یعنی چی؟

**شاگرد:** یعنی هر چیزی که ثمن باشد.

**استاد:** ثمن یعنی چی؟ ثمن را روشن کنید.

**شاگرد:** ثمن یعنی نقدین چجوری ثمن است

**استاد:** ثمن بما هو ثمن یعنی این که ما به ازای در مقابل مثمن، مراد این است؟

**شاگرد:** یعنی ما به ازای رایج معاملی

**استاد:** ما به ازای رایج، این چرا ما به ازای رایج؟ چرا به این معنا بگیرید؟

**شاگرد:** چون در آن زمان رایج بوده.

**استاد:** چون پس به آن معنای کلی‌اش ولو در یک زمان دیگر تغییر کند مراد او هم هست؟ این که نیست.

**شاگرد:** بالأخره باید بگوییم

**استاد:** به چه دلیل؟ فرض کنید که شما مجرد این که کلمۀ ثمن اینجا به کار رفته، ببینید خود ثمن به معنای ما به ازای رایج که نیامده، ثمن یعنی ما به ازا، شما می‌گویید چون آنجا این ثمن‌ها، بحث قیمت را کنار بگذارید، بحث قیمت یک بیان دیگر است این بیان را با آن بیان یکی نکنید.

**شاگرد:** یعنی اگر لفظ قیمت بود می‌پذیرفتید.

**استاد:** قیمت هم بود نه، قیمت هم دو معنا دارد یعنی اینها مشترک لفظی است به تعبیر دیگر. مشترک لفظی واژۀ قیمت، یک معنایش یعنی ارزش کالا، یک معنایش یعنی آن چیزی که ثمن المسمی قرار گرفته است، تعبیر فقها می‌گویند ثمن المثل و ثمن المسمی، علتش این است که واژۀ ثمن به دو معناست، این اشتراک لفظی است، اینها دو تا با همدیگر در یک جا به کار برده نمی‌شوند، بحث این است که ما اینجا مراد از ثمن به قرینۀ این که باید حول بگذرد یک عین خاص است، یعنی مراد از ثمن در مقابل مثمن است، ولی این که مطلق ثمن‌ها مراد باشد خب به قرینه‌ای که نمی‌شود مطلق مثمن‌ها مراد باشند از آن مطلق رفع ید می‌کنیم. خب حالا چه چیزی منشأ می‌شود که این ثمن معنای مطلق نداشته باشد؟ این که قالبا معاملات با درهم و دنانیر می‌شود. این که بگوییم این ثمن بما هو نقدٌ، بما هو پولٌ

**شاگرد:** نقدٌ رایج

**استاد:** نقدٌ رایج به چه دلیل؟ نه، ثمن بما هو درهم و دنانیر، می‌تواند این باشد. این است که اینها این بحث کلی این روایت. اما حالا بعضی بحث‌های خاص دارد من روایاتش را بخوانم، بعضی بحث‌های فی الجمله سندی دارد می‌خواهم در مورد آنها صحبت کنم، خب یک روایت، روایت سماعة را در جلسۀ قبل خواندیم که ۱۲۶۶۳ ذیلش نقل شده بود، همین روایت سماعة صدرش این سند است، روایت ابی بصیر، الحسین بن سعید عن القاسم عن علی عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام. قاسم همچنان که در جلسۀ قبل فکر می‌کنم اشاره شد قاسم بن محمد جوهری است، علی علی بن ابی حمزۀ بطائنی است، ابی بصیر ابی بصیر یحیی اسدی است. اینجا یک سری بحث‌های قدیمی وجود داشته در مورد ابی بصیر که بعضی‌ها می‌گفتند ابی بصیر یحیی ثقه نیست خب آن بحث‌ها دیگر بعد از بحثی که مرحوم آسید مهدی خوانساری کردند دیگر جا ندارد، ابی بصیر مراد که در همه جا یحیی هست و مراد لیس بن البختری نیست و یحیی هم در جلالت قدر و وثاقت و بزرگی‌اش شکی نیست. حالا آن بحث‌های مفصلش موکول به آن رسالۀ ابی بصیر. عمدۀ بحث سر راوی‌اش است، علی بن ابی حمزه، علی بن ابی حمزه واقفی بوده، بلکه از سران واقفه بوده. و در زمان امام رضا هم از دنیا رفته و امام رضا بنابر آن روایتی که نقل شده فرمودند که گرز آتشین ملکی آمد بهش زد و آن خیلی هم مورد عذاب الهی که در موردش هست را در روایت گوشزد شد. اینجا یک مطلبی مرحوم، مرحوم حاجی نوری در مورد علی بن ابی حمزه قائل هست به این که علی بن ابی حمزه ولو واقفی شده وثاقتش سر جای خودش باقی بوده. وثاقت البته در غیر اموری که مربوط به مذهبش باشد، در امور مربوط به مذهب نه وثاقت ندارد ولی در غیر امور مربوط به مذهب وثاقت دارد. و این منافاتی هم ندارد این توجه داشته باشید شخص ممکن است در یک اهم و مهم برایش باشد نسبت به اموری که مربوط به مذهبش باشد دروغ را جایز بداند ولی همینجوری دروغ نگوید ولی یک مصلحت اعمی که حفظ مذهب باطل خودش باشد منشأ بشود که در آن زمینه‌ها دروغ بگوید ولی در غیر آن زمینه‌ها دروغ نگوید، این امکان ندارد، اصل ایدۀ مرحوم حاجی نوری ایدۀ می‌تواند دفاع بشود، غیر قابل، مردودی نیست ذاتا. ولی آیا واقعا همینجور است که وثاقت داشته یا وثاقت نداشته؟ خب نیازمند به دلیل هست. مرحوم شیخ بهایی یک نکته‌ای را متذکر شده، ایشان فرموده که در آغاز وقف بین امامیه و واقفه بسیار بینونت و فاصله بوده. علت اصلی‌اش هم این بوده که اینها رسما پرچم مبارزه با امام عصر را بلند کرده بودند. رسما جسارت می‌کردند، توهین می‌کردند و امام علیه السلام هم شیعیان را از همنشین شدن با آنها همسخن شدن با آنها پرهیز می‌داشته. به طوری اینها در نزد جامعۀ شیعی مطرود، امامی مطرود بودند که بهشان لقب ممطوره داده بودند، ممطوره این را در فرق الشیعۀ نوبختی ذکر کرده، البته توضیح هم داده می‌گوید ممطوره لقب کلاب باران خورده است بعد می‌گوید که مراد از این ممطوره بودن این هست که می‌گوید سگی که باران بخورد از خلاصه انتن من الجیف، من حدس می‌زنم مراد از سگ باران خورده مردار سگ است، یعنی سگی که مرده باشد به صورت مردا بعد هم باران بخورد، می‌خواهد بگوید بد بوتر لاشه لاشۀ سگ هست بعد از باران خوردن، علی ای تقدیر نشانۀ بدگویی و این که هیچ کس حاضر نیست بهش نزدیک بشود امثال اینها. انسان واقعا عجیب است، گاهی اوقات لاشه که می‌شود حالا این که در مورد سگ است ولی در مورد انسان خودش این جریان منیٰ ما که بودیم یک عده گروه‌هایی آن سالی که عده‌ای از دنیا رفته بودند اینها را در یک کانتینرهایی گذاشته بودند یک گروه‌های تجسس می‌رفتند برای پیدا کردن جنازه‌های مورد نظر، ما در نهارخوری با اینها همراه بودیم، اینها جریانات تعریف می‌کردند بعضی از اینها، می‌گفت این ما مثلا ۱۵ متر، ۲۰ متر فاصله داریم با این کانتینر، کانتینری که باز می‌شود دیگر کسی نمی‌تواند نزدیکش بشود از شدت تعفنی که این جنازه‌ها گرفته، از شدت تعفن، بعد می‌گفت حالا این گروه‌ها تجسس مجبور بودند بروند بگردند مثلا یک چیزی پیدا کنند، می‌گفت حالا ده دقیقه بیشتر خیلی زور می‌زدیم ده دقیقه برویم یک گشتی بزنیم در آن جنازه‌ها مثلا یک جنازه پیدا کنیم و بیاوریم. لاشه خیلی متعفن است، خیلی متعفن است، افراد حاضر نیستند نزدیکش بشوند، می‌گفت از ۱۵ متری کسی حاضر نبود جلو برود اینجوری. این هم در واقع، حالا این بحث واقفه از آن بدتر کأنّ لاشۀ حیوان سگ هست که آن هم باران هم خورده باشد که دیگر هیچی، همۀ نکاتی که منشأ می‌شود که انسان ازش دوری بگیرد را دارد. یعنی ممطوره یعنی کسی که نمی‌شود نزدیکش شد، ممطوره یعنی

**شاگرد:** اشاره به شدت نجاست ندارد؟

**استاد:** نه خودش اشاره به بد بویی است، اشاره دارد ذیلش، اشاره به بد بویی است، می‌گوید کان انتن من الجیف، ای انهن انتن من الجیف، در ذیلش توضیح داده این را. من ابتداءً همینجوری در ذهنم به نجاست و اینها بود مثلا باران بخورد آن نجاستش را پخش می‌کند و اینها، ولی نه روی همین جهت تصورم این است که باید لاشۀ سگ باشد، چون سگ معمولی حالا باران بخورد اینجوری نیست یک بویی بدی پیدا کند باران بخورد، این باید اشاره به لاشۀ سگ باشد. ببینید در این فضایی که اینها به عنوان یک لاشۀ بدبو شناخته می‌شوند در جامعۀ شیعه خب هیچ امامی نمی‌رفته سراغ اینها. خود اینها نشانگر این هست که ازشان فاصله می‌گرفتند، فاصله می‌گرفتند. بنابراین اگر کسانی مثل ابن ابی عمیر، صفوان، بزنطی امثال اینها ما می‌بینیم که از اینها روایت می‌کنند در زمان وقفشان نبوده، قبل از زمان وقف بوده، قبل از زمان وقف، و اینها قبل از زمان وقف ثقه بودند، یعنی امثال علی بن ابی حمزه وکیل ناحیۀ مقدسه بوده اصلا چهرۀ شاخص امامیه بوده و اصلا مشکلی که بحران وقف را بحران می‌کند این است که به توسط افراد متشخص شیعه صورت گرفته بوده، این اشخاصی که رؤسای مذهب بودند اینها این انحراف را ایجاد کرده بودند و اینها. و آنها آن زمان جزء رؤسا بودند، آن زمان آدم‌های خوبی بودند، این مطلب هم توجه بفرمایید بعضی‌ها می‌گویند چون شخص بعدا منحرف شده این نشانگر این است که از اوّل باید پالانشان کج می‌شود، نه اینجور نیست، آدم‌ها امتحان که باریشان پیش می‌آید بعضی وقت‌ها دیگر پالانشان کج می‌شود. فرق دارد اینجور نیست از خدا باید بخواهیم که ما را امتحان سخت نکند. یک موقعی شاید این قصه را تعریف کرده باشم برایتان، حاج آقا از مرحوم جد ما نقل می‌کردند اما از کی نقل می‌کرده جد ما نمی‌دانم، یک آقایی می‌گفت رفتم پیش آسید عبدالمجید گروسی تا رسیدم گفتش که آمدی خلاصه چیز ما را به هم زدی، حال ما را، گفتم چی بود؟ گفت داشتم با یارو صحبت می‌کردم، مرادش از یارو نفسش بوده، می‌گوید بهش گفتم که اگر مثلا یک تومان بهت بدهیم حاضری شهادت دروغ بدهی؟ گفت نه، گفتم ده تومان بدهی حاضری شهادت دروغ بدهی؟ گفت نه، نمی‌دانم ۵۰ تومان بدهی حاضری گفت نه، حاج آقا می‌فرمودند هی رقم را بالا برده بود این شخص آمده بود می‌فرمودند یادم نیست هزار تومان بود یا ده هزار تومان بود که بهش گفتم که حاضری شهادت دروغ بدهی که تو رسیدی هنوز جواب نیاورده بود، هنوز جواب نیاورده بود، بعد می‌گوید اگر مثلا جواب مثبت می‌آورد چه می‌کنم چه می‌کنم و چه می‌کنم و خودش را در واقع داشته تنبیه می‌کرده، به هر حال اینجوری است دیگر. حالا بماند، به هر حال امثال علی بن ابی حمزه اینها یک زمان آدم‌های خوبی بودند ولی قضیۀ پول و مال و امثال اینها دیگر اهلک الناس الدرهم البیض و الدینار الصفر، به هر حال پول فریبنده است، اینها را فریب داده بود و اینها. البته در مورد علی بن ابی حمزه بحث اصلی‌اش پول نبوده، در روایت هست آبرو بوده، می‌گوید یک سری روایاتی را علی بن ابی حمزه دیده بوده خیال کرده بوده که مراد از این روایت قائم بودن حضرت امام کاظم علیه السلام هست بعد متوجه شده بود، به این عنوان مطرح می‌کرده، بعد متوجه اشتباه خودش شده بوده ولی نخواسته آن اشتباه خودش را ازش اجتناب، فَلَجَّ، در روایت هست لجاجت بر این که تکرار اشتباه، اشتباه کرده بود ولی فهمید نخواسته از آن لجاجتش دست بردارد و امثال اینها. این علی بن ابی حمزه قبل از انحراف اینها آدم‌های درستی بودند بنابراین روایت‌های امثال ابن ابی عمیر از آنها، ابن ابی عمیر و صفوان از اینها اینها را صحیحه باید تلقی کرد به دلیل این که زمان اخذ حدیث موضوعیت دارد، اما بعد از زمان اخذ حدیث آن چیزی نیست. ولی این راه حل توجه بفرمایید، این راه حل در ما نحن فیه به درد نمی‌خورد، در بعضی موارد به درد نمی‌خورد. یکی در مورد بزنطی، یکی در مورد همین قاسمی که اینجا در سند هست. چون قاسم بن محمد جوهری گفتند واقفی بوده خودش واقفی است، کسی که واقفی باشد علی بن ابی حمزه هم می‌تواند واقفی باشد، این یک. در مورد احمد بن محمد بن ابی نصر این راه حل پاسخ نمی‌دهد، چون او یک زمان واقفی بوده، البته احمد بن محمد بن عیسی برگشته، ولی یک زمان واقفی بوده، ممکن است در آن زمان واقفی بودن اخذ حدیث کرده باشد. بنابراین در مورد قاسم بن محمد و احمد بن محمد بن ابی نصر اگر بخواهیم روایت را تصحیح کنیم راه حل‌های دیگری را باید دنبال کنیم، این را داشته باشید ببینیم که این را چجوری می‌شود حل کرد. که اینها روایت‌های دیگری نداریم که بحث سندی داشته باشد، ۱۲۶۹۰ فقط هست که اسحاق بن عمار، ایشان تعبیر کرده موثق اسحاق بن عمار، این اسحاق بن عمار بنابر تحقیق امامی ثقه است. حالا من در مورد اسحاق بن عمار یک اشارۀ سریع به سیر تاریخی اسحاق بن عمار بکنم خوب است، اسحاق بن عمار را نجاشی اسحاق بن عمار صیرفی را توثیق کرده. شیخ طوسی اسحاق بن عمار ساباطی را گفته فطحیٌ، به عنوان ساباطی، ولی توثیق کرده، آن هم توثیق کرده ولی گفته اسحاق بن عمار است. مرحوم علامۀ حلی در خلاصه این دو تا را در خلاصه اسحاق بن عمار ساباطی صیرفی را یکی گرفته و بعد گفته که فطحی ثقه است. بعد از زمان علامۀ حلی نوعا علما این را موثق می‌دانستند به عنوان فطحی ثقه تلقی می‌کردند تا زمان شیخ بهایی، شیخ بهایی مطرح کرده اینها دو نفرند، یک اسحاق بن عمار ساباطی داریم یک اسحاق بن عمار صیرفی داریم، صیرفی امامی ثقه است، ساباطی فطحی ثقه است، نتیجۀ این مبنا هم این می‌شود که در حکم موثق هست و البته اگر بخواهیم صحیحه‌اش بکنیم باید قرینه بیاوریم برای این که مراد اسحاق بن عمار صیرفی هست نه اسحاق بن عمار ساباطی تا بعد از شیخ بهایی نظر شیخ بهایی به عنوان یک نظر اصلی، نمی‌توانم بگویم نظر قالب ولی نظر مطرح خیلی جدی همین می‌شود که اینها دو نفر هستند. تا زمان علامه بحر العلوم، علامۀ بحر العلوم اثبات می‌کند که اینها یک نفر هستند، دو نفر نیستند آن هم شیخ طوسی اشتباه کرده خیال کرده که این اسحاق بن عمار یک اشتباهی شیخ طوسی کرده آن اشتباه منشأ شده حالا اذان است این را فردا توضیح مختصری در موردش هم عرض خواهم کرد. بعد از ظهر خدمت دوستان که هستیم ادامۀ روایت‌هایی که در کتاب آقای قایینی هست آن را از جهت سندی و اینها رفقا ببینند صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان